



آرشیو دوشنبه ۱ بهمن ۱۳۹۷، شماره ۴۲۸۸

اندیشه



-- انتخاب شماره‌های اخیر --

آخرین شماره آرشیو

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: الیاس حضرتی  
تلفن روزنامه: ۰۲۱-۶۶۱۲۴۰۵

Search, Email, Globe, Info, Share icons

سایر عناوین این صفحه: پربازدیدهای این شماره

• بزرگان و مساله آزادی

روزنامه‌های عضو

کیمیا, ایران, رسالت, رساله, رساله



نوشریعتی چیست؟

## اصلاح انقلابی و ابداع خویشتن

دکتر حسین مصباحیان



شریعتی در دهه های اخیر مورد تفاسیر مختلف قرار گرفته است. جریانی که اما به نوشریعتی موسوم شده است، بینش توحیدی، روش ایدئولوژیک، پروژه ابداع خویشتن بر پایه منش اخلاقی- دگرخواهانه و آرمان عرفان، برابری، آزادی شریعتی را ویژگی ها و خصایل بنیادین اندیشه و پروژه شریعتی به شمار می آورد، خود را بدان ها وفادار و متعهد می داند و معتقد است هر یک از این خصایل بنیادین، آنگاه که به درستی به کار گرفته شوند و توسعه یابند، می توانند در برون رفت از بحران های ملی، منطقه ای و جهانی نقش زنده و موثری ایفا کنند.

### جهان بینی توحیدی و رویکرد ایدئولوژیک

جهان بینی شریعتی، توحیدی است. این جهان بینی در پی مساله شناسی سوزه مدرن صورت بندی می شود. بازگشت به خدا در شریعتی همچنان که خود تاکید می کند، بازگشت به خدای باستانی نیست. آنچه شریعتی در مورد اقبال می گوید در مورد خود او هم مصداق دارد و آن اینکه شریعتی واهمه بسیار دارد «که به خاطر تکیه ای که بر خدا دارد و زبان عرفان گونه ای که به کار می برد- مکتب فکری او را با «مذهب ملا» یا «مشرّب صوفی» اشتباه کنند. چه وی با اینکه مفهوم خدا را بیش از هر فیلسوف الهی و متکلم مذهبی در جهان بینی اش وسعت بخشیده و عشق را بیش از همه صوفیان شعله ور ساخته با این دو پیوندی ندارد و خدا و عشق وی با خدا و عشق آنان خویشتناوند نیستند.»

رویکرد شریعتی ایدئولوژیک است. به این معنا که اگر دغدغه فیلسوف این است که جهان را تفسیر کند و دغدغه مورخ این است که گذشته را آن گونه که رخ داده است، گزارش کند و اگر دغدغه جامعه شناس این است که کارکرد چیزی را در جایی نشان دهد و... دغدغه شریعتی هیچ یک از اینها به تنهایی نیست، همه این دغدغه ها به علاوه یک دغدغه دیگر است و آن افشای لایه های پنهان نمادهای ذهنی و عینی تثلیث تزویر و زور و زر و گشودن افق هایی برای انسانی کردن مناسبات بشری، تعمیق آزادی های اساسی ای که بشر به آنها شناخته شده و پاس داشتن برابری انسان ها به مثابه کرامتی است که آدمی به آن تعریف می شود. شریعتی، رویکرد فکری ای که بتواند این دغدغه را نمایندگی کند، ایدئولوژی می نامد و خود تعریف ویژه ای از آن دارد که به طور کلی با آنچه تا به حال مخالفان درباره آن گفته اند، متفاوت است.

### ابداع خویشتن

پروژه شریعتی، ابداع خویشتن است. «خویشتن» آن باید باشدی است که نیست؛ موجودیتی که باید نوآفرینی شود و تقدیرش را به دست گیرد. در نتیجه «ابداع خویشتن» در امروز مستقر است و به فردا نظر دارد اما از موارث پشت سرش برای حرکت به سمت فردا غافل نیست و مرز معینی با ارجاع یا احیای خویشتن متصلب دیروزی و بازگشت های نوستالژیک دارد. این ابداع به کمک عمل(پراکسیس) ممکن می گردد: خویشتنی گشوده در همه جلوه های اجتماعی، سیاسی، ملی و بشری... در پرتو بحران ها و یافته های ۴ دهه اخیر، «ابداع خویشتن» پشتوانه رهایی از عسرت زمانه ماست. درک زیرپوستی همگان از زخم های ناشی از تالیف دین سنتی و مدرنیته بازاری، بزرگراه

امیدبخشی برای تاسیس یک امکان تازه از «ابداع خویشتن» است. اما این امکان به سادگی گشودنی نیست چراکه نه یک مساله خاص ایرانی بلکه مساله ای است جهانی. درک و حل مساله در ایران بخشی از درک و حل مساله در سطح جهانی به شمار می رود.

آرمان شریعتی، عرفان، برابری و آزادی است. شریعتی در مواجهه ای نزدیک با جامعه و تاریخ، آنچه باعث سلطه و مانع تحول می دید را در سه گانه تزویر، زور و زر یا تسبیح و تیغ و طلا صورت بندی کرد و در مقابل آن چشم اندازی بر پایه آرمان، عرفان، آزادی و برابری گشود تا مسیر تحولات تاریخی همواره گشوده و دایمی بماند و هیچ «پایانی» بر آن متصور نباشد. او در این مواجهه، استحمار را اصلی ترین مانع و عرفان را راهگشایترین بدیل و در همان حال نخستین مرحله ورود به راه عرفان، برابری و آزادی دانست. سه گانه «عرفان، برابری، آزادی» مورد نظر شریعتی در کنار یکدیگر کلیتی متمایز می آفرینند.

### رسیدن انسان به کمال

عرفان برای شریعتی ارایه طرحی معنوی از هستی است که در آن «رسیدن انسان به کمال» کمالی که با مفهوم عشق بیان می شود و از طریق دوستی مدنی یعنی خواستن خیر دیگری میسر می شود. برابری نیز برای شریعتی گرچه بی تردید معطوف به حقوق اجتماعی- اقتصادی بشر نیز بود اما از آنها فراتر می رفت و معطوف به کرامت انسان بود. از نظر شریعتی، گرچه درست است که استثمار به معنای بهره کشی از طبقات فرودست جامعه و به تبع آن تشدید تضاد طبقاتی است و این به اندازه کافی ستمگرانه و انسان کش است اما به بردگی کشاندن انسان ها در حوزه های اجتماعی و اقتصادی، تنها به آن حوزه ها محدود نمی ماند و اصل کرامت انسان را مورد تهدید قرار می دهد. بنابراین مفهومی که شریعتی از برابری ارایه می دهد به مراتب عمیق تر و گسترده تر از دیگر تئوری های عدالت طلبانه است. به روشی مشابه با برابری، شریعتی آزادی را نیز به عمیق ترین شکل ممکن توسعه می بخشد. او در جایی از آزادسازی سخن می گوید و بیزاری خود را از هر آنچه آزادی را به بند کشد، اعلام می دارد. شریعتی دشمنان آزادی را که همان صاحبان زور هستند در دو مقوله صورت بندی می کند، نظام جهانی نولیبرال که متوهمانه خود را پایان تاریخ خوانده است و آزادی را در نظام آزاد بازار به اسارت کشیده و بنیادگرایی دینی و غیردینی که سراسر به سرکوب دیگری می پردازند. گرچه او در مبارزه با دشمنان نوع دوم آزادی با همه آزادخواهان از هر سنخ و تفکری همراه و همداستان است اما نسبت به آزادخواهی لیبرالی به هیچ روی متوهم نیست و به درست، گاه آن را دموکراسی سواره ها می نامد.

میراث شریعتی در زمانه ما از این رو در بستر یک مواجهه سه گانه مرتبط با یکدیگر روی خواهد داد: بازسازی پروژه مدرنیته بر مبنای جهان بینی توحیدی و بازگشت به دیگری هستی، بهره مندی از ذهنیت انتقادی نسبت به همه باورهای سلطه یافته و سرانجام اخلاق دگرخواهانه به منزله پشتوانه ای برای فرا رفتن از خود از یک سو و گفت و گوی میان دو افق شرق و غرب از سوی دیگر. این مواجهه های همزمان ولی قرار است در خدمت یک پروژه و یک آرمان قرار گیرند: پروژه ابداع خویشتن و آرمان عرفان، برابری و آزادی.

### نوشریعتی به چه معنا

اکنون پرسش این است که نوشریعتی چیست و مسیرهای پیشنهادی این جریان (نو- شریعتی) برای برون رفت از تنگناهای دوران ما کدامند؟ نوشریعتی به معنای تکرار شریعتی یا به روزسازی آلامد و اکنون زده شریعتی نیست، همچنان که به معنای شریعتی ای نو در مقابل ارتدوکسی او و یا به عبارتی نو در برابر ارتدوکس از یک سو و عبور از شریعتی از سوی دیگر نیز نیست. اگر چنین است پس باید توضیح داده شود که عنصر یا عناصر اساسی ای که بتوانند پرتوی بر تعریف ایجابی از این جریان بیفکنند، چیست؟ در گام نخست، تجدیدنظرطلبی (Revision) به معنای منفی کلمه را باید از «نو» (Neo) متمایز دانست. تفاوت اساسی بین ادعاهای تجدیدنظرطلبانه در ربط با اندیشه های متفکران و «نو» در ربط با همان اندیشه ها این است که تلاش در رویکردهای تجدید نظر طلبانه معطوف به تصحیح بخش هایی از اندیشه است که غلط پنداشته می شود. در حالی که در «نو» عناصر اساسی و رویکردهای پایه ای فکر یک متفکر یا تئوری های او حفظ می شود و تلاش کسانی که خود را به کلیات یک تئوری وفادار می دانند، معطوف شبهه زدایی، ساخت گشایی و توسعه اساس اندیشه در ساحت های جدید می شود. با در نظر داشتن تفاوت بین نو و تجدیدنظرطلبی و با این تأکید که پیشوند «نو» در ترکیب «نو-شریعتی» را نمی توان به طور دقیق در چارچوب هیچ یک از صورت بندی های مشابهی که «نو» در ابتدای آن قرار گرفته است، توضیح داد، مسامحتا شاید بتوان آن را به صورت بندی های فلسفی ای نظیر «نو-افلاطونی»، «نو-توماسی» و «نو-کانتی» نزدیک تر دانست. صورت بندی ای که بر مبنای آن فرد همزمان هم درگیر پروژه متفکری است که از طریق «نو» به او وصل شده است و هم درگیر پروژه فکری خود. به این معنا یک متفکر نو کانتی، متفکری است که هم حقیقتی در اندیشه های اساسی کانت می بیند و هم خود افزوده هایی گاه هم سطح او بر مسائل زمانه خود دارد. به طور مثال، دو جریان یا مکتب اصلی نوکانتی در تاریخ فلسفه قابل شناسایی است: مکتب ماربورگ و مکتب فرایبورگ (جنوب آلمان). تمرکز معرفت شناسانه مکتب ماربورگ (با چهره های شاخصی مانند رودلف کارنپ، ارنست کاسیرر و هرمان کوهن) بر علوم طبیعی بود و به تبع آن در فلسفه سیاسی، روند آینده جامعه را به فرهنگی کلی وابسته می دیدند که مبتنی بر علوم طبیعی بود. در حالی که در مکتب فرایبورگ (با چهره های شاخصی همچون هایدگر و هاینریش ریکرت) از آنجا که متکی به علوم انسانی و اجتماعی بود به تنوع فرهنگ ها در حوزه های ملی می اندیشید و از امر همه شمول سیاسی پرهیز داشت. بدین ترتیب گرچه همچنان که گفته شد،

ترکیب نوشریعتی را نمی توان به طور دقیق در هیچ یک از چارچوب های شناخته شده ای که با پیشوند نو شروع می شود، قرار داد ولی در پیوند قرار دادن آن با جریانات فلسفی، این پیامد خجسته را در بردارد که پرسش از نو-شریعتی را تدقیق می کند.

## بازسازی تفکر سیاسی

اگر نوشریعتی چنان باشد که گفته شد، پرسش اصلی و مهم این است که مسیرهای پیشنهادی این جریان(نو-شریعتی) برای برون رفت از تنگنای دوران ما کدامند؟ واقعیت این است که در ایران امروز ما دو الگوی رایج عمده فکری وجود دارد: نخست الگویی از خویشتن که مبتنی بر روایتی بنیادگرایانه و فرقه ای است و دیگری روایتی که خویشتن فرهنگی را به کلی انکار می کند و دلبسته روایتی هویت زدوده در پرتو افسانه جهانروایی یکسان ساز است. نوشریعتی خود را بدیل دو الگوی شایع مذکور می داند و الگوی فکری بدیلی که از امکان شکل گیری آن سخن می گوید را «ابداع خویشتن» می نامد. الگویی که مبتنی بر شالوده میراث بنیادی دکتر علی شریعتی است و امکان تحقق خود را در پیمودن ۴ مسیر دشوار می بیند: مرزگذاری پررنگ با بنیادگرایی، نقد مبانی فلسفی مدرنیته، اعاده حیثیت به رویکرد ایدئولوژیک و بازسازی تفکر سیاسی. با این همه و با وجود همه مرزبندی ها و پیش بینی های روشن وی، سوءبرداشت های «هویت گرایانه ای» از نظریه «بازگشت به خویش» وی صورت گرفته است. نوشریعتی از این رو در تلاش است تا بیش از پیش مرزهای خود را با بنیادگرایی دینی، نص گرایی غیرانتقادی و خویشتن های بنیادگرا برجسته تر کند. «نوشریعتی» از سوءبرداشت هایی که از اندیشه شریعتی از زمان هجرت او تاکنون در جامعه پدید آمده، غافل نیست و خود را تا حد توان متعهد به شبهه زدایی از این سوءبرداشت ها می داند. نوشریعتی علاوه بر نقد انواع بنیادگرایی های دینی، خود را ناقد فلسفی مبانی مدرنیته می داند. شریعتی در دوران ارشاد مجال تمهید بنیادهای فلسفی و هستی شناختی یا یزدان شناختی نظریات خود را نیافت. اما در پی بحران های اعتقادی و معنوی در صفوف مبارزان آن دوران بر ضرورت بازپردازی های فلسفی-عرفانی مبادی اعتقادی پای فشرده. او از پی فراخوان سیدجمال و طرح فلسفی اقبال لاهوری بر بازاندیشی نسبت به شایستگی های وجودی جایگاه و مقام انسان در هستی به ویژه در تاریخ و اجتماع متمرکز بود و درصدد برجسته کردن صورتی از عقلانیت انتقادی-اجتماعی با تکیه بر فلسفه انسانگرایانه و توحیدی بود. «نوشریعتی» علاوه بر نظر داشتن به آنچه شریعتی خود در نظر داشت، نمی تواند از تحولات شگرف نیم قرن اخیر چشم پوشد. تجدیدنظر در پروژه کلان مدرنیته اگرچه در زمانه شریعتی آغاز شد و او خود به تفصیل به تشریح آن پرداخته بود اما ادبیات گسترده آن پس از مرگ شریعتی بود که پدید آمد. متفکران و فیلسوفان در دهه های پایانی قرن بیستم، سیطره جویی فرد «خود-بنیاد» را موضوع نقد قرار دادند. در پی این بازاندیشی ها، همه ایسم های مقتدر پیشین مورد نقد قرار گرفتند. شریعتی نقطه عزیمت خود در بازخوانی دین و میراث فرهنگی و تاریخی را اومانیسیم فلسفی قرار داده است. اما این منظر نیازمند بازاندیشی است چراکه انحرافات اومانیسیم در سطح فلسفی و همزمان پیامدهای آن در سطح اجتماعی و سیاسی آشکار شده است. مطابق با این بازاندیشی ها، اگر انسان مرکز هستی پنداشته شود هر آنچه بیرون از اوست به ایزه و موضوع شناسایی و تصرف تقلیل پیدا می کند. تبدیل شدن طبیعت و انسان های دیگر به چیز، ایزه یا موضوع شناسایی به معنای تقلیل جهان به محدوده های شناخت پذیر فردیت های مسدود شده است.

## اعاده حیثیت به رویکرد ایدئولوژیک

اعاده حیثیت به رویکرد ایدئولوژیک، مسیر دیگری است که نو شریعتی آن را برای بازسازی همبستگی اجتماعی و پروژه ابداع خویشتن ضروری می داند. به عبارت دیگر، یکی از طنزهای کوچک تاریخ روشنفکری این است که اصطلاح ایدئولوژی به کلی ایدئولوژیزه شده و چون چنین است، ساخت گشایی از آن ضرورت تام دارد. ضرورتی نه برآمده از یک دل مشغولی اصطلاح شناسانانه صرف که منشا گرفته از دغدغه هایی برای پر کردن خلایبی که در توصیف یک نوع رویکرد متفاوت مواجه با جهان و مسائلی که در آن هست، وجود دارد. «ایده» در تاریخ تفکر بشری به دو معنای متفاوت به کار گرفته شده است. ایده در روایت افلاطون، بنیادگذار ایده آلیسم مبتنی است بر واقعی پنداشتن ایده همچون ساختارهای معقول و منطقی در مقابل واقعیت جهان محسوس. این روایت فرو بردن آدمی در خواب جزمیاتی بود که کانت ما را از آن بیدار کرد. همین روایت از ایده بود که مارکس آن را همچون آگاهی کاذب افشا کرد. پروژه نقد ایدئولوژی در ایران پس از انقلاب نیز(از شایگان تا سروش) فهم ایده آلیستی از ایده را مدنظر داشتند. پروژه نقد ایدئولوژی چنانکه پس از انقلاب جریان یافت بر پیش فهمی ایده آلیستی از ایده ها و از تفکر شریعتی استوار بود. شریعتی متولی تبدیل کردن دین سنتی به یک ایدئولوژی بنیادگرا فهم شد و همراه با آن هر سنخ از ایدئولوژیک اندیشی طرد و نفی شد. این اتفاق حاصلی نداشت جز آنکه کمک کند به دوباره پنهان شدن اموری که در متن زندگی روزمره مردم را استثمار می کنند، تحمیق می کنند و بر آنان شلاق استبداد می زند. «ایده» اما روایتی پیشا-افلاطونی هم دارد و مقصود شریعتی از ایدئولوژی را باید متعلق به آن سنت دانست. در این معنا، ایده صرفا یک نشانه است. «ایده» چیزی را نشانه می رود که به سادگی دیده نمی شود. آنها فلش هایی هستند که غیر خود را نشان می دهند؛ آنها نشانگرند نه بیانگر. ایده ها به دید آورنده اموری هستند که پنهان شده اند و از دیدرس بیرون برده شده اند. ایدئولوژی در این روایت به استعمار، استثمار و استبداد به منزله آنچه در جهان زیست عمل می کنند اما از دیدرس خارج اند، اشاره می کند. سنت «نوشریعتی» این سنخ از ایدئولوژی را دوباره باید زنده کند.

بازسازی تفکر سیاسی در جامعه سیاست زدوده ما، یکی دیگر از راهکارهایی است که نوشریعتی برای پیگیری پروژه اصلی خود پیش می نهد. این بازسازی از ۳ مسیر آزادسازی آزادی، تعمیق و توسعه آرمان برابری و اصلاح انقلابی چونان استراتژی عبور می کند. روایت شریعتی از دموکراسی را،

همچنانکه گفته شد، می توان با تکیه بر مفهوم «آزادسازی آزادی» یا «آزادی در راه» خود او بازسازی کرد. مطابق این معنا، نقد شریعتی اصولاً متوجه تاسیسات نهادینه قدرت متمرکز نیست. با شریعتی بیشتر با چشم اندازی اقتدارستیزانه مواجهیم که به نفی روابط سیاسی مبتنی بر استیلا می اندیشد. به این معنا، آزادی به جای آنکه امر تحصیل شدنی از طریق تاسیس ساختارهای نهادی برنامه ریزی شده باشد، مفهومی تدریجی و تاریخی است و نیروی پیش راننده آن، مبارزات اجتماعی و فرهنگی قاعده هرم اجتماعی است. به این معنا، دموکراسی و آزادی یک مفهوم در راه است و از طریق به صدا آوردن آنانی که صدایی ندارند، گروه های در حاشیه به شمار آورده نشده و محروم اتفاق می افتد. محصور ساختن دموکراسی در هر چارچوب شناخته شده ای مانند لیبرالیسم، مانعی بر مسیر «آزادی در راه» خواهد بود.

### به رسمیت شناخته شدن

به روشی مشابه، «نوشریعتی» خود را متعهد به برجسته ساختن تعریف برابری به جوهره آن یعنی «کرامت» انسانی می داند. یکی از مهم ترین نظریه ها در این حوزه نظریه «به رسمیت شناخته شدن» است که برابری را از سطح فردی به سطح اجتماعی و از آنجا به سطح انسانی یعنی کرامت نفس می کشاند. عناصر و مولفه های چنین خوانشی از برابری در اندیشه شریعتی وجود دارد و برجسته ساختن آنها هم نیاز زمانه ماست و هم سازگار با فضای فکری ای که در آن به سر می بریم. گرچه عناصر اصلی نقد تقلیل گرایی اکونومیستی نظریه برابری و تعمیم و تعمیق برابری از سطح اقتصادی به سطح وجودی و انسانی (با تاکید بر کرامت انسان در همه حوزها) در اندیشه شریعتی حضور پررنگ دارند ولی می توان بر پایه مطالعات جدیدی که از نزاع برای به رسمیت شناخته شدن برابری در حوزه عشق، حقوق اجتماعی و کرامت انسانی صورت گرفته، آن را وارد حوزه های جدید کرد. «نوشریعتی» خود را متعهد می داند با توجه به تحولات دوران، مسائل جدیدی که در دوره هژمونی روایت های چپ انقلابی چندان مورد توجه نبودند را مورد تامل قرار دهد. از آن جمله مسائل جنسیتی و توجه به مسائل زنان (در ابعاد مختلف فلسفی، حقوقی و اجتماعی و فرهنگی)، مسائل حقوقی (نظیر حقوق مدنی، حقوق بشر، حقوق شهروندی و حقوق زیست محیطی) و اقلیت ها (از اقلیت های قومی گرفته تا اقلیت های دینی و...) را دربرمی گیرد. اصلاح انقلابی را جریان نوشریعتی بهترین نحوه مواجهه با امور سیاسی می بیند. اصلاح طلبی معطوف به دگرگونی فرم ها و انقلابی گری خشونت بار هر دو منسوخ و بی اعتبار شده اند. جریان «نوشریعتی» خود را متعهد به نقد این هر دو کلیشه می داند. آنچه روایت «نوشریعتی» را از این هر دو متمایز می کند، نوع نگاه به سیاست است. سیاست از منظر اصلاح طلبان رفرمیست، بازی کردن در میدان واقعیت های مسلم فرض شده است. سیاست در این رویکرد به مدیریت صرف منابع موجود فرو کاسته می شود و هر گونه آرمان گرایی و گفت و گو پیرامون صور دیگر همزیستی سیاسی، مخرب و خطرناک دانسته می شود. «نوشریعتی» با تصور انقلابی گری نیز سازگار نیست. انقلابیون نیز به عرصه سیاسی به منزله ابژه اراده خود می نگرند. چنانکه گویی قادرند، طرحی نو درافکنند و به مدد عزم جزم و صداقت انقلابی خود آن را در تحقق بخشند. انقلابیون معمولاً به محدودیت های انسانی کم توجه هستند و گاه به عرصه عمومی چنان می نگرند که گویی می تواند به فرم مطلوب آنان بازآفرینی شود. به همین جهت، انقلابی گری این استعداد را دارد که به سمت منطق خشونت متمایل شود، خشونت که معمولاً به منزله ابزار اجتناب ناپذیر پیشبرد آرمان های بزرگ توجیه می شود. شریعتی و رویکرد او را معمولاً انقلابی خوانده اند و نقطه مقابل این رویکرد را اصلاح دانسته اند. نو شریعتی اما آنجا که به محتوای این دو رویکرد مربوط می شود نه تنها این دو را در مقابل هم نمی بیند بلکه آنها را ناظر بر تکمیل و تداوم یکدیگر می داند.

### الگوی تازه ای از خویشتن بودن

و پرسش آخر اینکه، منظور از ابداع خویشتن به عنوان الگوی فکری بدیل که نوشریعتی از شرایط امکان شکل گیری آن سخن می گوید، چیست و امکانات و محدودیت های آن کدام است؟ خویشتن های هویت جو نسبت به میراث و دستاوردهای گذشته آری گویند. اما نقطه عزیمت «ابداع خویشتن» نقد زایشگر است؛ نقدی که همه چیز را همبای زایش امر نو می کند. فرد یا جامعه ای که در بستر «ابداع خویشتن» قرار می گیرد با بازخوانی و نقد هر آنچه طبیعی و بدیهی انگاشته شده، آغاز می شود. سنت، تاریخ، فرهنگ، دین و همه قواعد و رسوم متعارف به پرسش گرفته می شوند یا به عبارتی از سر گرفته می شوند. اما در این پرسشگری سر از بیابان برهوت نیهلیسم در نمی آورد. همان طور که فرد پس از تجربه یک بحران، خود را از دست می دهد و برای ادامه زندگی نیازمند پیدا کردن خویشتن است، یک جمع و ملت نیز در پی تجربه ای مشابه نیازمند پیدا کردن خویشتن است. پیدا کردن خویشتن، برگشت به خویشتن از پیش موجود نیست بلکه یافتن خویشتن در بستر و موقعیتی تازه است. «ابداع خویشتن» محصول شرایط بحران است. خویشتن، تکیه گاهی است برای فرد تا خود را از خطر رهایی بخشد و مسوولانه سهم خود را برای رهایی دیگران ایفا کند و این مهم روی نمی دهد مگر آنکه همزمان، خویشتن به منزله یک سرمایه جمعی برای رهایی ظهور کرده باشد. خویشتن محصول جست و جوی ناممکن ها در زمانه ای است که اضطراب اجتماعی و فرهنگی و سیاسی، فرد و جمع را در خطر انداخته باشند. اما ناممکن ها همیشه از امکان هایی ظهور می کند که پیشاپیش موجودند. همواره در منظومه از ریخت افتاده مواریت پشت سر، نقطه عزیمتی هست که به مدد آن هم قادر به ساخت گشایی خویشتن منسوخ خواهیم شد و هم نقطه عزیمتی برای آفرینش دوباره به دست خواهیم آورد. ابداع خویشتن، یک اتفاق تدافعی و تمهیدی برای حفظ خویشتن در مقابل حضور و نفوذ دیگران نیست. همیاری با دیگران برای رهایی انسانی در سطح عموم بشری است. دیگری با هر ظهور تازه فراخوانی است برای الگوی تازه ای از خویش بودن. هر فرد به سهم خود با «ابداع خویشتن» پیرامون خود را بارور می کند و هر جماعت، جامعه و ملت و هر حوزه فرهنگی نیز به غنای حیات انسانی در سطح عام بشری مدد می رساند. «ابداع خویشتن»

بارورسازی یک قلمرو فرهنگی به منزله امکانی از باروری در سطح جهانی است. ابداع خویشتن خواستی است همساز با جست و جوی همه شمولی که از خصایص زیست در دنیایی متمیزه و چندپاره مدرن است. فردیت عصر جدید و تحولات پرشتاب، تمامیت ها و خویشتن های فردی و جمعی و ملی و دینی را از هم می گسلد و عسرت های این گسیختگی نیاز به تمامیت را پدید می آورد.

### استاد فلسفه دانشگاه تهران

گروه اندیشه: ۱۹ دی ماه سال جاری در صفحه اندیشه یادداشتی از رحیم محمدی، جامعه شناس و عضو پیوسته انجمن جامعه شناسی ایران منتشر شد با عنوان «نوشریعتی و چند پرسش: گذر از دکتر؟». در این یادداشت، دکتر محمدی نسبت به تعبیر جدید «نوشریعتی» که این روزها در فضای روشنفکری ایران رواج یافته واکنش نشان داده بود و پیرامون این تعبیر و دلالت های معنایی آن پرسش ها و انتقاداتی طرح کرده بود. احسان شریعتی، استاد فلسفه و پژوهشگر در واکنش به این جستار، مقاله ای را که در اصل گفتار منقح و پیراسته حسین مصباحیان، استاد فلسفه دانشگاه تهران در سمپوزیوم «نوشریعتی» است برای گروه اندیشه ارسال کرد. آنچه می خوانید، گزیده ای از این مقاله است که شاید بتوان آن را پاسخی برای پرسش های دکتر محمدی تلقی کرد. با این توضیح که باب بحث گشوده است و دکتر محمدی و دیگر صاحب نظران می توانند در این مناظره فکری مشارکت کنند. با امید.

### نوشریعتی، تکرار شریعتی نیست

نوشریعتی به معنای تکرار شریعتی یا به روزسازی آلامد و اکنون زده شریعتی نیست، همچنان که به معنای شریعتی ای نو در مقابل ارتدوکسی او یا به عبارتی نئو در برابر ارتدوکس از یک سو و عبور از شریعتی از سوی دیگر نیز نیست. اگر چنین است پس باید توضیح داده شود که عنصر یا عناصر اساسی ای که بتوانند پرتوی بر تعریف ایجابی از این جریان بیفکنند، چیست؟ ترکیب نوشریعتی را نمی توان به طور دقیق در هیچ یک از چارچوب های شناخته شده ای که با پیشوند نو شروع می شود، قرار داد ولی در پیوند قرار دادن آن با جریانات فلسفی، این پیامد خجسته را در بردارد که پرسش از نو-شریعتی را تدقیق می کند.

□

نوشته های دیگری از «دکتر حسین مصباحیان»

[نگریستن به خود از منظر دیگری](#) / «برآمد» سمپوزیوم های طرح

افکنی نوشریعتی و خویشتن

روزنامه اعتماد، سه شنبه ۱۰ تیر ۱۳۹۹

[دانشگاه ما نهاد تولید علم نیست](#)

روزنامه اعتماد، پنجشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۹

[ارح شناسی یک وارث](#)

روزنامه اعتماد، شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۹۸

[شایگان راست می گفت اما الله](#) / امکان نقد فلسفی «افکار شایگان

روزنامه ایران، شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۹۷

[نوشریعتی تدقیق شریعتی](#)

روزنامه اعتماد، چهارشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۹۶

[عناوین بیشتر...](#)



دکتر حسین مصباحیان

استادیار



تمامی خدمات پایگاه magiran.com، حسب مورد دارای مجوزهای لازم از مراجع مربوطه می باشند و فعالیت های این سایت تابع قوانین و مقررات جمهوری اسلامی ایران است